

## مردمانی که پروانه ی کشتن دریافت می‌کنند

هنگامی که انسان با واقعیتی ناگوار روبرو می‌شود باید بکوشد آن واقعیت را به سود خود دگرگون سازد. انسان زمانی می‌تواند یک واقعیت را به سویی برگرداند که ویژگی های آن واقعیت و توانایی خود را بشناسد. هماهنگ ساختن خویشتن با واقعیت های ناخواسته یعنی خودباختگی و چشم پوشیدن از نیروی گستاخ و خرد انسان است.

مجاهدین اسلام، هزار و چهار صد سال است، که کشور ایران را به غنیمت گرفته‌اند، بر مردمان ایران حکم می‌رانند، از دانش و هنر ایرانیان بهره می‌برند، این یک واقعیت است. این واقعیت نه یک روند جامعه‌ی انسانی و نه یک قانون طبیعی در جهان است بلکه این واقعیت نشان شکست مردمانی است که، در برابر یورش خشم‌آورانی انسان ستیز و آزمند، خویشتن را از ترس یا از نابخردی به بیگانگان واگذار کرده‌اند.

این واقعیت یک حقانیت طبیعی نیست و پیوندی هم با ساختار جامعه نداشته است که ایرانیان باید خود را با این واقعیت ناساز همساز کنند. انسان مجبور است که برخی از واقعیت‌ها را بپذیرد؛ چون زندگی در آنها آمیخته شده است. این نمونه واقعیت‌ها گام به گام، در روند و پیشرفت جامعه، همراه با دگرگون شدن پیوندهای اجتماعی بوجود آمده‌اند.

آسان ساختن دشواری‌های زندگی به پذیرفتن و ساختن ابزارهای پیشرفته بستگی دارد. می‌توان این واقعیت را پذیرفت که انسان باید پیوندهای اجتماعی را با فرآورده‌های مدرن همساز کند. شاید بتوان پذیرفت گسترش شهرها روند جامعه است و در این گسترش پهنه‌ی هر خانه تنگتر می‌شود. ولی تن دادن به احکام کهنه و پوسیده نه روند جامعه و نه شایسته‌ی انسان آزاد است.

حکومت اسلامی یک واقعیت است که از راه ستمکاری و ایجاد ترس بر مردم ایران حاکم شده است ولی این حکومت هیچ حقانیتی ندارد و مردم ایران هم هیچ نیازی ندارند که این حکومت را بپذیرند. پس کسی، که آگاهانه از انسان ستیزی-ی بیزار است، نمی‌تواند ویژگی‌های پسمانده-ی حکومت اسلامی را ندیده بگیرد. با این وجود کسی که، در چرخش این حکومت گرفتار شده، با واقعیتی روبرو است که دگرگون ساختن آن تنها به خواست و نیاز او بستگی ندارد. ولی شناختن ویژگی‌های حکومت، که زندگی را بر او ناگوار کرده‌اند، به خواست و بینش خود او بستگی دارد. کسی که در درون کشور ایران در چنگال ستمگران حکومت رنج می‌برد به تنهایی توان پیکار حتا توان ایستادگی در برابر خشم این ستمکاران را ندارد. ولی هر کس، که با نیروی خرد خود می‌اندیشد، می‌تواند بنیاد زشتی‌های این حکومت را شناسایی کند.

انسان از سرشت خود از ماهیت جان آزاری بیزار است ولی مردم ایران در جامعه‌ای، که آلوده به عقیده-هاست، پرورش می‌یابد. از این روی بیشترین مردم از دیدگاه ایمان خود به جهان هستی می‌نگرند و حتا انگیزه-های درون انسان را با معیارهایی، که از ایمان به پندارهای ناشناخته گرفته‌اند، ارزیابی می‌کنند. این است که چنین مردمی، پاسخ دادن به انگیزه-های انسانی را گناه، آزدن جان گناهکاران را زیبا می‌پندارند.

هر جاننداری به نیرویی روینده و زاینده، که هنوز دانش امروز به راز آن پی نبرده، آراسته شده است. این نیرو را در فرهنگ ایران جان نامیده‌اند. در این فرهنگ جان گرمی ترین پدیده-ایست که در اندک ریزه-هایی از هستی می‌آمیزد و از آن آمیزش رویندگی و زایندگی می‌شود. یعنی خوددایه (جاندار = خدا) از انجمن خدایان بی جان ساختار می‌یابد و هیچ کس را حقی نیست که جان را از جاننداری بگیرد.

یک انسان نیک خو، پاک سرشت و خوداندیش که در ایران زیست دارد با دو واقعیت روبرو می‌شود که یکی با زور و ستم بر جامعه حاکم شده و دیگری وجدان و خردی است که در سرشت او جوشان است.

یک واقعیت این است که در احکام اسلامی تنها جان مسلمان ارزش دارد، آن را هم با قیمت شتر می‌سنجند، جانهای دیگر کسان، که این احکام را باور ندارند، سزاوار نابودی هستند.

زشتی-ی جانستانی و گسترش ترس و ستم، که از پی آیند این انسان ستیزی پدیدار می‌شود، واقعیت دیگری است که ایرانیان با آن روبرو هستند و شاید هم برخی از آنها از ندای وجدان خود رنج می‌برند.

احکام آدمکشی از اندیشه-ی مردم ایران برنخاسته-اند، خرد انسان آزاد هم آنها را نمی‌پذیرد بلکه آنها از سوی الله بر رسول الله نازل شده-اند و حکومت اسلامی هم آنها را اجرا می‌کند. با این که جهاد، کشتار دگراندیشان، از احکام است ولی کشتن تبهکار و قاتل مسلمان بر همه-ی مسلمانان واجب نیست.

یعنی بستگان مقتول، اگر از آدمکشی بیزار باشند، مجبور نیستند که قاتل را بکشتن بدهند. در جامعه-ای، که زور و دروغ حکومت می‌کند، تبهکار و آدمکش هم پدیدار می‌شوند. ولی احکام جانستیزی برای بستگان مقتول راهی را باز گذاشته-اند تا آنها به نام اولیای دم دست به کشتن انسان دراز کنند. بدین سان کشتن انسان سنت اسلامی و بخشی از آزادی‌های مردم ایران شده است. در جایی که هم این مردم آزاد نیستند حتا در پیرامون قتل‌های قانونی که به نام اعدام انجام می‌شوند و جلادانی، که احکام قتل را صادر می‌کنند، اندیشه کنند.

بیشترین مردم ایران آدمکش نیستند ولی بیشترین آنها مسلمان هستند و در احکام اسلام کشتن کافرها، در راه الله، وظیفه-ی مسلمانان است. ایمان به اسلام مسلمان را از سرشت انسان بودن خود دور می‌سازد و در ذهن او الله را به نام برترین نمونه و بهترین معیار سنجش جاسازی می‌کند. این است که مسلمان نیکی و درستی را با کردار معبود خود، یعنی با غضب الله، می‌سنجد. او هر کشتار و جنایتی را که الله امر کرده است نیک و درست می‌پندارد. یک مسلمان با ایمان مانند معبود خود، از شکنجه دادن به کافرها شادمان می‌شود، او از کشتارهای تاریخی، که به دست پیشوایان اسلام پیوسته جریان داشته-اند، با سرافرازی یاد و کشتار کنندگان را به نام امامان خود ستایش می‌کند. هر مسلمانی آرزو دارد که ویژگی‌های قهرمانان اسلام را داشته باشد، از این روی کینه-ی نامسلمانان را در سینه-ی خود می‌پروراند، کشتن دگراندیشان یکی از ویژگی‌های قهرمانان مسلمانان است.

جان انسان در احکام اسلامی بسان کالایی است که با دارایی-ی یک "مال دار" یا با آن چیزهایی که در تصرف او است ارزیابی می‌شود. چارپایان، درخت، چشمه-ی آب، زمین و همچنین انسان بخشی از دارایی یک "مال دار" شمرده می‌شوند. این است که در بازار اسلامزدگان می‌توان هر یک از این کالاها را به جای کالای دیگری پرداخت و نیز می‌توان زیانی که از سوی کسی بر "مال داری" وارد شده است با کالای هم ارز آن جبران کرد. در جامعه-ی اسلامی کشتن مسلمان جرم است و مجازات آن با گرفتن جان یک کس یا با پرداخت شماری از چارپایان جبران می‌شود. یعنی در نگرش مسلمانان کشتن انسان زشت و شرم آور نیست بلکه برای صاحب آن "مال" زیان آور است که باید زیان او جبران بشود یا به همان اندازه به ستمکار زیان وارد آید.

در جامعه-ی اسلامی همگان برای جانستانی همکاری و همیاری می‌کنند. خشمآوران، تبهکاران، قضات شرع، فقیه‌های عالیقدر، وکلای مجلس، حقوقدانان ناحق، بیشترین انتخاب کنندگان، برخی از وکلای دادگستری و استادان دانشگاه-ها به آسانی و آرامی می‌کشند، به کشتن انسان امر می‌کنند یا خواهان کشتن دیگران هستند.

در جامعه-ای که، آنبوه مردمان از گرفتن جان انسان شرم نداشته باشند، آدمکشان شرعی هم در میان آنها جایگاه بلندی را دارا هستند. حکومت اسلامی کشتن انسان را، که در چهارچوب احکام، حق مسلم همه-ی مردم می‌داند. ننگ این کردار زشت، یعنی گرفتن جان انسان، وجدان این مردم را نمی‌آزارد؛ همه-ی آنها می‌توانند مانند قاقا<sup>۱</sup> یا جلاد شرع از کشتن دیگران شادمان گردند.

دیگر پی آیند کشتار شرعی این است که والیان و فقه-های اسلام می‌توانند از معیارهای این عدالت سود ببرند و به چنگال‌های خونین خود فخر بفرروشند. والیان اسلام، در معیار این عدالت، حتا نیازی ندارند که آستین خود را از خون دگراندیشان بشویند زیرا آنها میزان زهد و ایمان خود را با خونی که از کافرهای ریخته‌اند می‌سنجند.

با زبانی ساده می‌توان گفت که آخوند نخست جانستانی را، که بنیاد عدالت الله است، در دیدگاه مسلمانان زیبا می‌نگارد و سپس به کمک احکام شرعی و پیروان با ایمان خود میلیون‌ها کافر را سر می‌برد.

کسی که از کشته شدن بستگانش اندوهگین و از کشتن قاتل آنها شادمان می‌شود او از جانستانی و ستمکاری روی‌گردان نیست و او از آدمکشی ننگ ندارد. زیرا او بر آنست که اندوه و خشم خود را دانسته، با آزدن جان انسان، بر کسان دیگری فرود آورد. او رنج خود را نه تنها با خون قاتل بلکه با اشک بستگان او مداوا می‌کند.

کسانی، که به نام اولیای دم، بر کشتن قاتلی پافشاری دارند، برای فرونشاندن آتش کینه-ی خود، به تماشای جان‌کندن او می‌روند، آنها خود ستمکارانی هستند ستمکش که از حکومت اسلامی پروانه-ی آدمکشی دریافت کرده‌اند.

شاید یک تبهکار، که در اجتماع شهیدپروران پرورش یافته است، از پستی و فرومایگی انسانی را بکشد. جامعه-ی مسلمانان، که از همین دیدگاه پست به هستی می‌نگرند، از زشتی-ی این کردار آزرده نمی‌شوند بلکه از گستاخی-ی تبهکار به هراس می‌افتند.

مسلمانان همان عدالتی را که از شریعت اسلام می‌شناسند در مورد تبهکاران نامشروع به کار می‌برند. آنها با این کردار به فرهنگ و همه-ی مردمان جامعه ستم وارد می‌کنند. زیرا مسلمانان آدمکشی را، به نام عدالت، پذیرفته‌اند و همین واکنش را هم در مورد آزدگان، دگراندیشان یا هر کس، که گامی از این احکام فراتر بگذارد، انجام می‌دهند.

هر گاه مردم آزاری برای اجتماعی معیار دادگری باشد، زشتی و تبهکاری در آن جامعه سنت اجتماعی می‌شود، آن مردم هم با توفان خشم به جنگ باد هرزه می‌شتابند. کسانی که در منجلاب ستمگران فرو رفته‌اند آنها نمی‌توانند همزیستی و انسان دوستی را شناسایی کنند.

عقیده-ای که بنیادش بر جهاد استوار است، برای اجرای این حکم، او آدمکش و تبهکار پرورش می‌دهد، پیروانش هم شهیدپرور می‌شوند و کشتن انسان را حق مسلم خود می‌پندارند.

احکام اسلامی، بر اساس انگیزه، نیاز و اندیشه-ی مردم پا نگرفته‌اند، آن‌ها با سرشت و خواسته-های انسان آزاد در تضاد هستند. از این روی مردم قانونی را، که با سرشت آنها سازش ندارد، نمی‌پذیرند. این است که آنها پیوسته قوانین زورمندان و ستمگران را می‌شکنند.

یعنی انسان از سرشت خود، که می‌لونها سال از آمیزش آزاد برخوردار بوده است، هرگز نخواهد توانست احکام الله را، که خودش نه زاییده شده و نه میزاید، بپذیرد. از این روی این انسان هر اندازه هم که او را نادان پرورش داده باشند باز هم از انگیزه-های درون خود پیروی خواهد کرد. این است که در محکمه-ی ستمکاران آدم از آغاز پیدایش گناهکار شمرده می‌شود.

حکومت‌های زور، برای پایداری احکام خشونت‌بار خود، جان‌آزاری و آدمکشی را در جامعه قانونی می‌سازند تا مردم انسان ستیزی را بخشی از نیازهای حقوقی و اجتماعی بپذیرند.

هر اندازه که بنیاد یک حکومت انسان ستیزتر باشد احکام آن حکومت خشن‌تر و زشت‌تر هستند. مانند حکومت اسلامی که زنان را برای تصرف و بخشی از دارایی مرد می‌شمارد. از آن جا که انسان آزاد از انگیزه و خرد خود چنین حکمی را نمی‌پذیرد؛ این است که حکومت زور مجازات سنگسار را برای کسانی به کار می‌برد که آنها آزاد و دلخواه با یاری آمیزش داشته باشند.

انسان از سرشت و انگیزه-های درون خود با همه-ی جانداران پیوند دارد و از آزدن جان هر کس رنج می‌برد. ولی زمانی، که عقیده-ای بر خرد انسان حکمران بشود، رفته رفته او از سرشت خود بریده و عقیده جای وجدان او را

می‌گیرد. کسی که در عقیده-اش می‌اندیشد و با عقیده-اش می‌سنجد او نه تنها از قانون سنگسار ننگی ندارد بلکه از تماشای جان کندن انسان به امر شریعت خشنود می‌شود.

در ذهن مسلمانان فرو رفته است که مردان به سروری-ی زنان گماشته شده-اند. این است زنانی، که حق سروری-ی مردان را بشکنند، به سخت ترین مجازات‌ها محکوم می‌شوند. برخی از این زنان نه تنها به امر قادی شرع بلکه بیشترین آنها بدست مردان و بستگان خود جان می‌سپارند. آنچه که این انسان‌ها را به کام مرگ می‌راند عقیده-ی پلیدی است که در ذهن این مردمان پرورده شده است.

مجازات سنگسار ستم آشکاری است که ننگ و خشم آزادگان را برمی‌انگیزد. ولی این تنها ستمی نیست که از سوی اجتماع شهیدپرور ایران بر زنان وارد می‌آید. جوانانی که، پرورده-ی این حکومت هستند، از دیدگاه تصرف به زنان می‌نگرند و به کردار زنان را تنها برای کامجویی مصرف می‌کنند. یعنی دخترهای نوجوانی را فریب داده و پس از مصرف دورمی‌اندازند.

دختران جوانی که از این راه به بازار تنفروشان وارد می‌شوند آنها پیوسته در زیر سنگسار این جامعه رنج می‌برند. ستمی که بر این نمونه دختران وارد می‌شود چندان آشکار نیست و کمتر کسی را اندوهگین و افسرده می‌سازد. ولی رنج آنها، که نشان انسان ستیزی در عقیده-ی حاکم بر اجتماع است، از سنگسار هم سنگین تر و دراز تر است. این دختران در همهی زندگی به ستم کشیدن محکوم هستند، آنها امید بازگشت به خانواده و اجتماع شهروندان را ندارند. ستمی که بر این انسان‌ها وارد می‌شود داغ ننگی است که ما از دیدن آن پرهیز می‌کنیم. زیرا می‌ترسیم که خراشی در وجدان اسلامزده‌ی ما وارد بشود.

مجازات اعدام نشان کم‌رنگی از بینش انسان ستیزی حکومت اسلامی است. زیرا شمار کودکان آواره، جوانان معتاد، ناتوانان اجتماع، که در بی داد این حکومت جان می‌دهند، بسیار بزرگتر از شمار کسانی است که آشکارا و به خواست ستمکاران حاکم به دار آویخته می‌شوند.

مردو آناهید

دریافت بازتاب از دیدگاه خوانندگان: [MarduAnahid@yahoo.de](mailto:MarduAnahid@yahoo.de)

درفش کاویانی



<https://derafsh-kavivani.com/>  
<https://the-derafsh-kavivani.com/>